

L پرونده کتاب

مولانا کی قرآن

مولانا شبکه‌ای از مفاهیم قرآنی را در متن مثنوی آشکار می‌سازد

میشم علیپور

دیوان کبیر که به نام دیوان شمس نیز شناخته می‌شود و مثنوی معنوی، دو مجموعه نظم‌ی هستند که مولانا جلال‌الدین رومی آنها را همچون ایده‌هایی درخشان و معارفی ارزشمند برای نسل‌های پس از خود به یادگار گذاشت. ابیات مثنوی و دیوان کبیر به وضوح نشان از وسعت و عمق آشنایی مولانا با علوم و معارف و قصص و تاریخ آداب و رسوم و دیدگاه‌های اهل علم و عموم مردم زمان خود دارد. با این وجود، مهم‌ترین مرجع و استوانه‌ای که آثار مولانا بر آن پایه‌گذاری شده است، چیزی نیست جز قرآن مجید. قرآن بزرگ‌ترین و بیشترین تأثیر را بر مولانا و دیدگاه‌های عرفانی او داشته است. از همین رو جا داشت تا در کتابی به این رابطه پیچیده، چند وجهی، و ذومراتب پرداخته شود. کتاب «آسمان در آینه»، تالیف علیرضا مختارپور قهرودی با همین هدف نگاشته شده است.



به کار می‌گیرد. به عبارت دیگر معشوق در آثار مولانا همان حضرت حق و کمال مطلق است. از این رو من در آن کتاب بحث را حول محور توحید پیش بردم چون توحید در مولانا در عشق تجلیل پیدا می‌کند. زمانی که از توحید آغاز می‌کنیم، در گام دوم می‌رسیم به کلام حق. کلام حق قرآن کریم است که مولانا و بسیاری از عرفا آن را نامه یار می‌دانند. همین امر باعث شد که من به سراغ قرآن و نمود آن در مثنوی بروم

چیزی که برای من روشن بود، این بود که نوع نگاه مولانا به قرآن - چه در دیوان شمس و چه در دیوان کبیر - مانند دیگر شعرا نیست که عموماً می‌آیند در ابیاتشان آیاتی از قرآن را هم می‌آورند؛ یعنی صرفاً یک استفاده موردی و محدود از قرآن می‌کنند؛ در حالی که به نظر من - همان‌طور که در مقدمه کتاب هم اشاره کرده‌ام - مولانا قرآن را در درونش هضم کرده و تمام ابعاد آن را درونی ساخته و بنابراین با متن قرآن یک ارتباط خاص و بسیار وسیع پیدا کرده است و این باعث شده همواره از منظر قرآن به تمام هستی نگاه کند. به

معرفی می‌کرد که هیچ جایگاه و مقامی برای عقلانیت و به تبع آن عقلانیت دینی قائل نیست. همه اینها را بگذارید کنار این نکته که امروزه با وجود ده‌ها شرح و تفسیر در مورد مثنوی، بخش‌هایی از تفکر و اندیشه مولانا مغفول مانده است. با توجه به مجموع این دلایل بنده احساس کردم لازم است یک تحقیق جدی بر دیوان کبیر انجام گیرد که ماحصل آن هم همین کتاب «آسمان در آینه» بود.

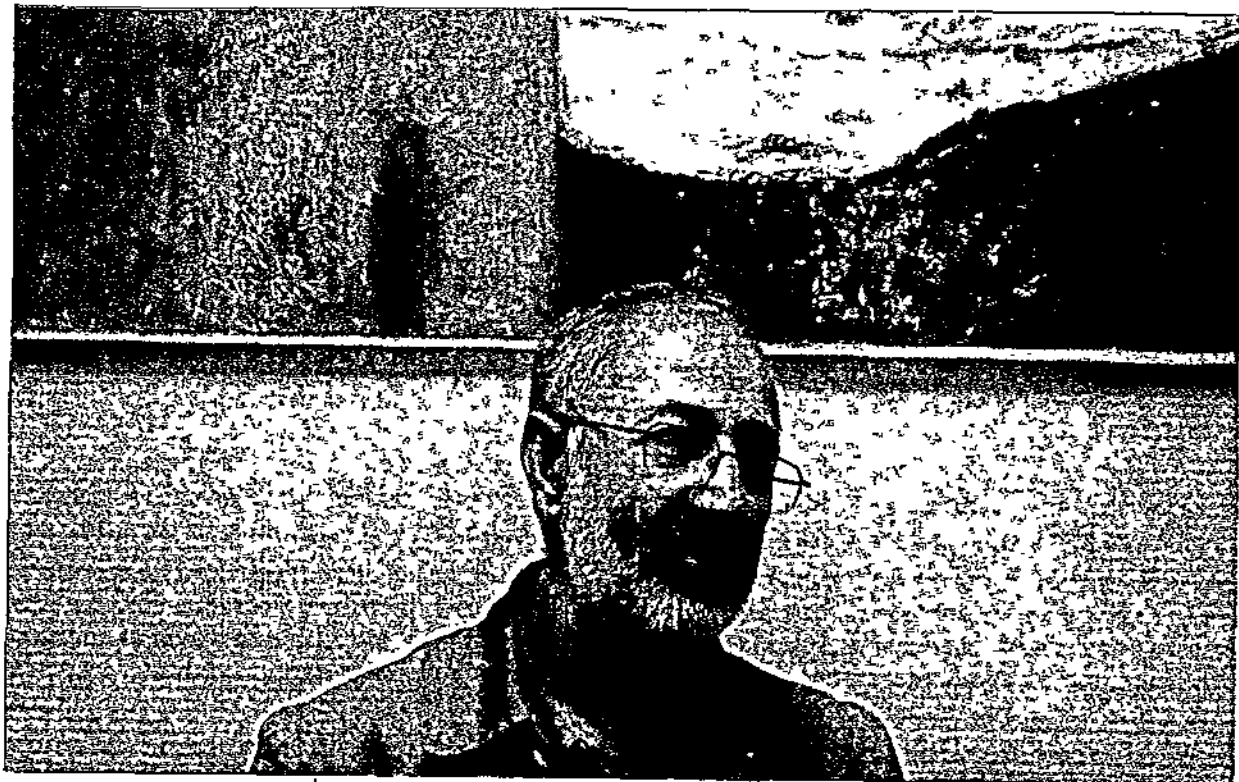
آیا پیش از این، کار دیگری روی مولانا انجام داده بودید؟

بله، کتابی را چند سال قبل به نام «عشق در منظومه شمسی» منتشر کردم که یک نوع واژه‌یابی عشق و کلمات مرتبط با عشق در دیوان شمس بود. تفسیر من در آن کتاب این بود که یک نکته درباره مولانا وجود ندارد که دوست و دشمن و موافق و مخالف روی آن تأکید دارند و آن نکته این است که مولانا عشق را نه به معنای مجازی آن بلکه در معنای مطلق و حقیقی آن

پیش از این در حوزه‌های مولانا پژوهی کارها و آثاری تالیف شده که هر کدام به نوبه خود در فهم جایگاه ویژه مولانا و تفکر این شاعر و عارف بزرگ ایرانی سهمی داشته‌اند اما اینکه شما به فکر تهیه یک مرجع قرآنی در متن دیوان کبیر افتادید به چه علت بود؟ آیا در این زمینه خلا و کمبودی احساس کرده بودید؟

دلایل بنده متعدد بود. یکی از دلایل، علاقه شخصی به آثار مولانا و مطالعاتی بود که در این زمینه داشتم. دلیل دوم اقبال عمومی‌ای بود که در سال‌های اخیر به مولانا شده و نشانگر آن است که توجه عامه مردم به تفکر و اندیشه مولانا افزایش یافته است. از طرف دیگر من در طول سال‌های اخیر شاهد شکل‌گیری برداشتهای و تفسیرهای نادرستی بوده‌ام که از سوی هر دو طیف مولانا پژوهان مطرح شد.

تفسیر اول مولانا را فردی بی‌توجه به احکام و متون دینی معرفی و مولانا را وسیله‌ای برای اباحی‌گری و رقص و ترانه و سماع، بدون توجه به میثاق فکری او قلمداد می‌کرد. تفسیر دیگر مولانا را فردی عارف‌مسکک



بن خاطر است که مثلاً یکی از عرفای معاصر ما وی را «تفسیر قرآنی ملاجلال» می خواند. اجازه بدید یک مثالی بزنم؛ در تفسیر عرفانی قدیم ما، بحث را چاهی می دانستند که انسان در آن گرفتار است. مولانا در تفسیر خاص خود می گوید این چاهی است که یوسف در آن افتاد. در اینجا یوسف وجود انسان است. وقتی انسان یوسف شد که در افتاده، آن وقت بر اساس داستان یوسف یک ناچی دارد. یک خریدار هم دارد قرآن می گوید خریدار این خود است: ان الله اشتری من المومنین. مولانا در دیگر تفسیر می کند که خداوند مشتری توست و گوید تو در چاه هستی.

طبق مفاد سوره یوسف، حضرت یوسف^ع توسط یک از چاه بیرون آمد که این دلق بنا به تفسیر قرآن است. اساساً قرآن نازل شده تا انسان را بالا ببرد؛ یعنی نودست را به قرآن بگیرد، می توانی از چاه «تعلقات» و «دنیوی» و وجود امکنگی بیرون بیایی و به آسمان بقت برسی. بنابراین می بینیم که مولانا در آثار خود نایک استفاده موردی از قرآن نمی کند بلکه او از یک که مفاهیم قرآنی بهره می گیرد.

دیوان کبیر به اذعان خود شما یکی از مراجع و آثار سمیکی است که سرشار از معارف و حکمت بوده و بینه اسراری در آن نهفته است اما آیا علاوه بر قرآن نقل و نظرگاه کتاب است، از منابع دیگری هم در این باب استفاده شده؟ به عبارت دیگر در دیوان کبیر، به

جز قرآن از چه بنیان ها و منابع فکری دیگری استفاده شده و این معارف به چه ترتیب در متن مثنوی ظهور پیدا کرده اند؟

موضوع جالبی است که مولانا در مثنوی نه تنها از معارف دینی بهره برده بلکه از آداب و رسوم اجتماعی زمان خود، از اصطلاحات موسیقی، ادبی، فلسفی و کلامی و حتی آشپزی و همچنین از مسائل اجتماعی، فرهنگی و مذهبی زمان خود هم استفاده کرده است. علاوه بر این مولانا احاطه عجیبی بر حکایات، داستان ها و ماجراهای شنیدنی داشته است. در عین حال او این داستان ها و حکایات را گاهی بنا به مقاصد و اهداف مورد نظرش تغییر داده یا بخشی از آنها را خود به صورت جداگانه خلق می کرده است.

مولانا بر سنت عرفانی پیش از خودش اشراف کامل داشت؛ مثلاً او در مثنوی اشاراتی به حلاج و دیدگاه های او کرده و نسبت به آن اظهار نظر می کند. همچنین به حکما هم اشاره دارد و در برخی مواقع رویکرد انتقادی و گاه رویکرد تأییدی به آنها دارد. در مورد حکما - مخصوصاً حکمای مشاء همچون ابن سینا - هم مواضعی دارد و می گوید آنها تا یک مرحله ای محقق بوده اند اما در جاهایی آنها را به شدت نقد می کند. بنابراین می توان گفت دامنه نگاه مولانا بسیار وسیع بود. حتی خیلی از مفاهیم و مسائلی را که باید ریشه اش را در کتب مقدس (تورات و انجیل) پیدا کرد، در دیوان مولانا می بینیم. این گستره وسیع نظرگاه مولانا باعث شد خیلی از مباحث مطرح شده در مثنوی بسیار زنده و پویا جلوه

کنند؛ یعنی مولانا نه یک بعدی بلکه چندبعدی به مسائل می نگریست و به همین خاطر است که مثنوی او برای هر قشر و هر گروهی جذابیت دارد. این محدود به دوران ما نیست، در زمان حیات مولانا هم همین علاقه از سوی مردم وجود داشت. بنابراین زمانی که او از دنیا می رود، از همه اقشار اجتماعی در مراسم تدفین او حضور پیدا می کنند. حتی به خاطر کثرت جمعیت سه بار بر او نماز خوانده می شود و مراسم تدفین تا غروب به طول می انجامد.

• اجازه بدهید بحث را روی قرآن متمرکز کنیم. مولانا چگونه از قرآن در مثنوی استفاده کرده است؟ به عبارت دیگر آیا او کلمات قرآنی را به مثنوی آورده یا اصطلاحات خاص قرآنی را یا مضامین و احکام و حکایات قرآنی را یا... نوع بهره گیری مولانا از قرآن دقیقاً به چه صورت بوده است؟

در مقدمه کتاب هم به این موضوع اشاره کرده ام که مولانا از قرآن به شش یا هفت نوع در دیوان بهره گرفته است. یک نوع آن استفاده عینی از کلمات قرآنی در متن آیات دیوان است. به طور مثال مولانا می گوید:

با آیت کرسی به سوی عرش بریدیم
تا حی بدیدیم و به قیوم رسیدیم

در این بیت از اصطلاح «آیت الکرسی» و «حی و قیوم» که اصطلاحاتی قرآنی اند، استفاده شده است. بنابراین در اینجا استفاده از عین کلمه قرآنی را شاهدیم که در عین حال یک اندیشه خاص عرفان عملی در آن



مورد بحث است. می‌گوید «تا حسی بدیدیم و به قیوم رسیدیم» که مرتبط است با پحتی که عرفا مطرح می‌کنند، مبنی بر مراحل مختلف تزکیه نفس و تذهیب جان، انسان همچون آینه‌ای است که باید از مرحله درک صفت حی به صفت قیوم برسد بنابراین یکی از اشکال بهره‌گیری از قرآن، استفاده مستقیم از عین کلمات و عبارات قرآنی است.

اما دومین نوع کاربرد، ترجمه محتوایی بخشی از آیه یا ترجمه بخشی از کلمات قرآنی است. نمونه آن: **چو لب الحمد بر خواند، دهش نقل و می بی حد چو بر خواند و لصالین، تو او را در حلال گل گیر** در جای دیگر مولانا مضمون آیه را مورد استفاده قرار داده است؛ مانند «فرمود رب العالمین با صابرانم همنشین». در اینجا رب العالمین یک اصطلاح عربی است که استفاده شده و «صابرانم همنشین» یک جمله فارسی بوده که معادلی است برای «لن الله مع الصابرين». مولانا در ادامه می‌گوید:

ای همنشین صابران
افرع علیا صیرنا

در اینجا هم مجدداً می‌بینیم از آیه قرآنی استفاده شده است.

کاربرد دیگری که باید اشاره کنم، کاربردی است که طی آن اصلا کلمه یا عبارت عربی قرآن را نمی‌بینیم بلکه از محتوای آیه می‌توانیم این نسبت را درک کنیم؛ مانند:

ترجیع سوم آمد و گفتمی تو خدایا
بر گشمنده مگری که مرا هست عوضها

که در این بیت مفهوم آیه‌ای از سوره آل عمران (آیه ۱۵۳) آورده شده با این مضمون که اگر چیزی که از دستتان می‌رود، ناراحت نشوید؛ چرا که خداوند همواره عوضی برای آن دارد.

من از پی اینت نقش کردم / تا کلک مرا کنی تو
تحسین

این هم اشاره دارد به آیه «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون».

نوع دیگری از کاربرد وجود دارد که در آن دیگر خود

مفهوم یا حتی ترجمه‌ای که در قرآن آمده مورد استفاده نیست بلکه از آن استفاده دیگری شده که به نظر بنده این خیلی زیباتر و عجیب‌تر است. به طور مثال در سوره قصص آمده است که خداوند زمانی که خواست قارون را عذاب دهد، اموالش را در زیر زمین فرو برد؛ به عبارت دیگر در قرآن، عذاب این بوده است که دارایی‌های قارون و خود قارون به داخل زمین فرو برده شوند. حالا مولانا می‌خواهد با بهره‌گیری از این مضمون به بهار اشاره کند. بنابراین می‌گوید

فرو شده در زمین سرما چو قارون و چو ظلم او
بر آمد از زمین سوسن چو تیغ آبدار ای دل

می‌گوید زمستان ظالم بود پس خداوند عذابش داد و از زمین رفت و بیخ‌ها آب شد و به جای آن بهار آمد. این ترجمه مستقیم هیچ آیه‌ای نیست. اما مولانا با استفاده از یک تعبیر قرآنی (فرو شدن قارون در زمین) به یک منظور دیگر اشاره می‌کند.

مولانا این مضامین را در قالب یک شبکه پیچیده و تودرتو در مثنوی آورده است اما به نظر می‌رسد پیدا کردن این موارد در متن - مخصوصاً مواردی که به صورت مستقیم نیامده - نیازمند یک مطالعه نظام‌مند و اصولی باشد. شما به چه ترتیب این کار را انجام دادید و چه معیارهایی برای آن داشتید؟

بند پیچیدگی بار دیوان مولانا و قرآن را مطالعه کردم. ابتدا آن ابیاتی که در آنها کلمات و واژه‌های صریح قرآنی بود استخراج کردم. در مرحله بعد ابیات را چندین بار بازخوانی کردم تا شواهدی مبنی بر وجود نشانه و مفهوم قرآنی در آنها پیدا کنم. برای این کار طبیعتاً لازم بود قرآن را هم دائماً در نظر داشته و بر سوره‌ها و آیات اشراف پیدا کنم.

در مجموع تقریباً دو برابر ابیاتی که اکنون در کتاب موجود است استخراج شد که بعضی از آنها را بعداً حذف کردم؛ مثلاً آن ابیاتی که به می‌ریانی اشاره داشتند، به این علت که مولانا چندین هزار بار از این شراب الهی نام برده و اگر بنا بود این ابیات آورده شود حجم کار چندین برابر شده و تکرار مکررات بود. در بعضی از ابیات

هم، عین آیه قرآن آمده بود. مثل آیه «بعثنا فی القیور حصل ما فی الصدور» که در این موارد ابیات مربوطه آورده شدند. بعد به کلماتی رسیدیم که یک بار به یک مضمون خاص اشاره شد که به نحوی نسبت به موارد تکراری دیگر اولویت ویژه‌ای دارد که خوب، طبعاً در این موارد آن استفاده خاص و جایگاهی را که واژه مربوطه در آن آمده آورده‌ام.

مثلاً در مورد زندگی حضرت یوسف^ع، با اینکه اسم یوسف در چندین سوره آمده ولی داستان حضرت یوسف فقط در سوره یوسف آمده است. بنابراین در اینجا وضعیت مشخص بوده است. اما در حالت دوم با وجود اینکه یک کلمه در موارد متعدد تکرار شده اما باید تشخیص داد که نوع کاربردی که مولانا از آن کلمه منظور داشته با کدام یک از این موارد منطبق است و بعد این مورد خاص پیدا شده و ذیل بیت مربوطه بیاید. مثلاً داستان حضرت موسی^ع در چند سوره مثل قصص، اعراف، طه و... آمده، بنابراین وقتی مولانا به این داستان اشاره و تعبیر خاصی از آن می‌کند، باید بررسی شود که این منظور مولانا با کدام یک از این آیات جور در می‌آید. در مواردی که مساله در قالب دو صورت متفاوت و در دو جای مختلف قرآن آمده است، مثلاً اشاره شد که زندگی حضرت موسی^ع در ۱۳۶ آیه در حدود ۲۰ سوره قرآن آمده است. حال در این میان درباره مثلارفتن موسی^ع به طور سینما، یک جا گفته شده؛ ایشان به طور سینما رفت در جای دیگر گفته: «به طور رفت و بالاخره در جایی دیگر آمده». «یک طور دید. منتها زمانی که مولانا بحث می‌کند همه اینها را با هم مخلوط می‌کند؛ به نحوی که به سختی می‌توان دقیقاً مشخص کرد استفاده او از این مضمون به چه آیه‌ای ارجاع دارد. بسیاری به من گفتند همه این ابیات را با هم بیآور چون همه آیات به همه این ابیات مرتبط است. اما به نظر من این نوع ساده‌انگاری است. بنابراین سعی کردم تا آنجا که ممکن است بیت‌های ماخوذ از قرآن را پیدا کنم و در مواردی که دقیق‌ترین ارجاع پیدا نشد، دست کم نزدیک‌ترین موضع را بیآورم.

اما مشکل‌تر از همه این موارد ابیاتی بود که ظاهر بیت

در طول سال‌های اخیر شاهد شکل‌گیری تفسیرهای نادرستی بوده‌ام که از سوی هر دو طیف مولانا پژوهان مطرح شد. تفسیر اول مولانا را فردی بی‌توجه به احکام و متون دینی معرفی می‌کرد. تفسیر دیگر مولانا را فردی عارف مسلک معرفی می‌کرد که هیچ جایگاهی برای عقلانیت قائل نیست

دون شخصیت خود می‌دانند. آن وقت ما فردی مثل استاد مطهری داریم؛ کسی که شرح مبسوط منظومه حاج ملاهادی را درس می‌داد و بعد در همان حال داستان راستان را در دو جلد می‌نوشت؛ کتابی که هنوز هم پرفروش است و مخاطبان نوجوان بسیاری دارد. ایشان شخصیتی بود که در یک زمان در چند حوزه کار می‌کرد. فلسفه تدریس می‌کرد، شرح حافظ می‌نوشت، ادبیات کودک تالیف می‌کرد و سخنرانی‌های عمومی هم برگزار می‌کرد. در صورتی که بزرگان ما حاضر نیستند این کار را بکنند. این در حالی است که امروز نسل جوان ما بیش از هر زمان دیگری نیازمند تغذیه فکری است. در حالی که کالاهای فکری و فرهنگی نامناسب بیشتر از گذشته ارائه می‌شوند و ما نمی‌توانیم به جوان‌ها بگوییم این کتاب را بخوان و آن را نخوان ما باید خوراک مناسب فکری برای جوان‌هایمان فراهم کنیم و علمای ما - مثل رسالت شهید مطهری - لازم است این وظیفه را بر عهده بگیرند. کار استاد مطهری نشان می‌دهد که یک عالم دینی چقدر می‌تواند در جامعه‌اش زنده و پویا باشد.

بنابراین باید پذیرفت که جامعه ما در بخش فرهنگی معضل دارد. زمانی که بازار نشر از نشر کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای به کتاب ۱۰۰ صفحه‌ای و بعد کتاب ۵۰ صفحه‌ای برسد و بعد داستان‌های ما تبدیل به داستان کوتاه و بعد داستان یک دقیقه‌ای و بعد یک جمله‌ای و... شوند، خوب این یک تنزل است. این کوتاه شدن‌های کمی و صوری می‌تواند منجر به تنزل‌های محتوایی شود. خدا نکند که در اثر مواجهه با این فرهنگ، آدم‌های ما هم این قدر کوتاه شوند. آن وقت است که سطح فکری آدم‌های ما پسان آفتابوس به عمق یک وجب می‌شود؛ یعنی آدم‌هایی که از همه چیز اطلاع دارند اما هیچ عمقی ندارند. مساله دیگر این است که اگر جوان‌های ما با مولانا و حافظ آشنا شوند، شیرینی این آشنایی، جوانان ما را از افتادن به دام خطا مصونیت می‌دهد. من این را در طی شش سال که مثنوی را با جوانان کار می‌کردم بعینه دیدم. حکایات و موضوعات مطرح در مثنوی (به شرط آنکه به درستی و به زبان امروزی مطرح شود) برای جوانان شیرین است و ارزش‌های آن قابل انتقال به نسل جوان.

ابیات را آماده کنم و شرح بدهم و با حجم بالایی منتشر کنم. اما به نظر من، ما در حوزه مولانا شناسی، به ویژه درباره دیوان کبیر کتاب مرجع و نظام‌مند کم داریم. پس چرا این زحمت را متحمل نشویم و یک مرجعی آماده نکنیم تا برای تحقیق علاقه‌مندان به مولانا مفید واقع شود. به عقیده من این کار نسبت با کارهای تفسیری و تحقیقاتی و تحلیلی اهمیت و ضرورت بیشتری دارد.

آیا قصد دارید کار پژوهشی در آثار مولانا ادامه دهید؟
بنده چند موضوع دیگر در اشعار مولانا را مدنظر داشتم و اتفاقاً یادداشت‌هایی را تهیه کردم که می‌تواند در قالب کتاب منتشر شود. یکی از آنها مربوط به تعقل و تفکر مولانا در دیوان کبیر است. به این علت به این موضوع پرداختم که خلاف بعضی تصورات عامیانه که معتقدند مولانا اهل عشق بود و مخالف عقل بوده، من فکر می‌کنم اصلاً این طور نیست. نگاه مولانا به عقل بسیار عمیق است. او عقل را به سه عقل معاش، عقل معاد و عقل عاشقان تقسیم کرده و بعد عاشقان را عاقل‌ترین افراد می‌دانند. موضوع دوم، موضوع «می» است؛ یعنی همان شراب روحانی. می واژه‌ای است که بسیار بیشتر از عشق و عقل در آثار مولانا به کار رفته است و من فکر می‌کنم که ابتکارات ادبی مولانا در قرن ۲۱ که ما به آن وارد شدیم و در دوران پست مدرن که به زعم بعضی‌ها در آن به سر می‌بریم، بسیار عجیب و باورنکردنی است. به طور مثال مولانا می‌گوید: «بندر این شهر قحط خورشید است». یا تغییر متکلم یا راوی در حین روایت یک غزل، به طوری که گاه متوجه می‌شوی مولانا نیست که سخن می‌گوید؛ بلکه مثلاً شخصیت آن غزل است که دارد حرف می‌زند. به نظر می‌رسد در اشعار مولانا ابیات مختلف و بسیار عمیقی وجود دارد که آن طور که باید از طرف محققان و شارحان پیگیری نشده است.

علت این مساله چیست؟ آیا ما ضعف فرهنگی داریم؟ شاید مقداری ضعف تشخیص باشد و شاید هم مقداری کم‌کاری. بخشی هم به این خاطر است که بعضی تحقیق و تفسیر را ساخت و دشوار و بعضی وقت‌ها

با آیه خاص اشاره دارد ولی در واقع این طور نیست؛ با وجود اینکه در ظاهر بیت به یک آیه مشخص داده می‌شود اما حقیقت این است که در باطن بیت ع دیگری مدنظر است. من به نمونه‌ای از این ابیات می‌کنم: «ما در سوره طه آیه ۱۴ داریم که خداوند بر سینا به موسی گفت: «نبی علی الله». ما در قرآن سوره نازعات آیه ۱۵ تا ۲۵ که راجع به حضرت موسی عون است هم نمونه‌ای شبیه به آن را داریم که در آن این ادعای «نبی ربکم الاعلی» می‌کند. در جای دیگر سوره یونس هم داریم که فرعون در دریا غرق شده و در لالت آخر غرق شدن گفت: «خدایا من ایمان آوردم». ما سه مفهوم شبیه به هم داریم. حالا مولانا آمده و می‌گوید: «فرعون و نمرودی بده انبی علی الله می‌زده». در نا اگر کسی بخواهد با توجه به ظاهر بیت قضاوت کند گوید «نبی علی الله» مربوط به سوره طه است. در حالی که اشتباه است چرا که در این سوره خداوند است که گویند «نبی علی الله». به ویژه وقتی به مصرع دوم این نگاه می‌کنیم «اشکسته گردن آمده در یارب و در یقین حاصل می‌کنیم که اینجا راوی فرعون است خداوند. در اینجا فرعون است که انبی علی الله می‌زند. ایمان می‌آورد. پس داستان راجع به فرعون است. حضرت موسی. بنابراین به نظر بنده رسید که منظور مولانا در این بیت «ما ربکم الاعلی» بوده اما به دلیل قافیه، خنار یا هر چیز دیگر «نبی علی الله» آورده است؛ یعنی چیزی که روی مولانا تاثیر گذاشته و خواسته درباره سخن بگوید استکبار فرعون بوده که با آیه «ما ربکم علی» مطابقت دارد. نه با «نبی علی الله».

کتاب «آسمان در آینه» در درجه اول یک کتاب جمع است؛ به این معنا که شما مجموعه‌ای از ابیات رجاعات قرآنی آن را در کتاب گردآوری کردید تا با چه به موضوعات مطرح در مثنوی، بتوان معادل‌های آنی آن را به راحتی پیدا کرد. آیا توجه شما به تالیف مرجع در عوض تالیف یک کار تحلیلی یا تفسیری خاصی داشت؟
درست می‌فرمایید. من می‌توانستم مقداری از این